



استدلالی از باورهای دیگری استنباط شده است و در عین حال ضمانت غیر گزاره‌ای هم وجود دارد.

«[ما] دارای قوای معرفتی‌ای هستیم طراحی شده‌اند برای این که ما را قادر کنند تا در میان انبوهی از گزاره‌ها به باورهای صادق دست یابیم (گزاره‌هایی در باب این امور: محیط پیرامونمان، حیات درونی و انفسیمان، افکار و تجارب سایر اشخاص، کل کیهان، درست و نادرست، کل قلمرو انتزاعیات- اعداد، صفات، گزاره‌ها، وضع امور، جهان‌های ممکن و نظایر آنها، جهات) امکان، ضرورت» و در باب (خودمان). این قوا به گونه‌ای کار می‌کنند که تحت شرایط مناسب باور متناسب را شکل می‌دهیم. به بیانی دقیق‌تر، باور مناسب در ما شکل می‌گیرد؛ در وضعیت متعارف ما تصمیم نمی‌گیریم که به باور مورد نظر معتقد باشیم یا آن را شکل دهیم، بلکه صرفاً آن را در خود می‌یابیم. مثلاً به محض توجه به قاعده وضع مقدم توجه می‌کنیم، خود را به شرطی متناظر با آن معتقد می‌یابیم، و همین‌طور به شیوه‌ای مشابه خود را معتقد به این باور می‌یابیم که درخت بزرگی در مقابل من است. اگر از من سؤال شود که صبحانه چه خورده‌ام، کمی فکر می‌کنم و خودم را با این باور می‌یابم که من تخم‌مرغ با نان تست خورده‌ام. در این مثال و نمونه‌های دیگر من تصمیم نمی‌گیرم به چه چیزی باور داشته باشم؛ من در [این موارد] پی قرینه‌ای نیستم (چیزی به نظرم قرمز می‌رسد؛ در قالب اوقات وقتی این‌گونه به نظرم می‌رسد خود را در حضور چیزی قرمز می‌بینم؛ پس احتمالاً همین‌گونه است که به نظر می‌رسد) و بدین ترتیب تصمیم نمی‌گیریم که بهترین شاهد این امر چیست. من صرفاً خودم را با این باور می‌یابم.^(۴)

در ادامه پلنتینگا از منظری خداپاورانه، همین مطلب را در قلمرو دین صادق می‌داند: همان‌گونه که صادق است که وقتی حس یا حافظه ما به درستی کار می‌کند «باور متناسب در ما شکل می‌گیرد»، به همین ترتیب خداوند ما را با قوایی آفریده است که وقتی به همین صورت توسط کسی که ما و آنها را خلق کرده است، کار می‌کنند، باورهای خداپاورانه صادقی ایجاد کند.^(۵) به علاوه اگر این قوا دارای کارکرد صحیحی باشند، باور پایه خداپاورانه که بدین ترتیب شکل گرفته، وضعیت معرفتی ایجابی را به مرتبه‌ای می‌رساند که (شخص مورد نظر که آن

پلنتینگا،

کثرت‌گرایی

و باور دینی موجه^۱

دیوید بازیجر

ترجمه مهدی اخوان

استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

به زعم آلون پلنتینگا، از عصر روشنگری به این سو به نحوی گسترده [در فلسفه و معرفت‌شناسی] عقیده بر این بوده است که اگر بخواهیم باورهای خداپاورانه معقول به نظر برسند، باید بر قرینه گزاره‌ای^۲ متکی باشند. بر این اساس اینکه فقط شخص خداپاور اشکالات و ایرادات [وارد بر باور خداپاورانه] را رد کند، کافی نیست. خداپاور «باید چیزی نظیر یک استدلال به سود چنین باوری داشته باشد یا دلیلی ایجابی بر این که معتقد باشد این باور، صادق است.»^(۱) اما پلنتینگا استدلال می‌کند این مطلب صحیح نیست. باورهای پایه، باورهایی هستند که بر قرینه گزاره‌ای مبتنی نیستند، چنین باورهایی اگر بتوان در چنین شرایطی، «بدون اینکه وظیفه‌ای معرفتی نقض شود یا گونه‌ای نقص ادراکی محسوب شود، آنها را تصدیق کرد، در شرایطی، واقعاً پایه‌اند»،^(۲) و بنا بر نظر پلنتینگا، باورهای خداپاورانه می‌تواند [از جمله باورهای] واقعاً پایه باشند. فی‌المثل، او استدلال می‌کند که تحت شرایطی که عموماً پذیرفته شده، کاملاً معقول و منطقی و به لحاظ نظری قابل توجه و مقبول است که معتقد باشیم شخصی به نام خدا وجود دارد، بدون اینکه بر مبنای قرینه (مراد از قرینه گزاره‌ای در مقابل قرینه شهادت حواس است) به آن معتقد باشیم.^(۳)

اما آیا چنین باور پایه‌ای، می‌تواند اعتبار^۳، (ضمانت^۴) داشته باشد وقتی از گزاره‌های دیگری بدست نیامده که شأن و مقام معرفتی لازم را ندارند؟ پاسخ پلنتینگا مثبت است. یک گزاره به دو طریق مهم و متمایز می‌تواند تضمین شود (ضمانت را تحصیل کند): ضمانت گزاره‌ای یعنی ضمانتی که بر اساس





باور را در خود می‌یابد) معمولاً آن را می‌پذیرد.^(۶) اما در باب قرینه‌هایی که علی‌الادعا ناقض باورهای خداپورانه هستند، چه می‌توان گفت؟ در باب تمامی ادله‌ای که ادعا دارند فرد خداپاور، هیچ مبنای موجه و پذیرفتنی برای عقیده به خدا ندارد، چه می‌توان گفت؟ آیا می‌توان همه را به دلیل اینکه نامربوطند نادیده گرفت؟ پلنتینگا بی‌درنگ پاسخ نمی‌دهد [بلکه با تأمل جواب می‌دهد]. ما باید به جد ناقض‌های مورد ادعای باورهای پایه‌مان را مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم. باید فی‌المثل به جد این ادعا را بررسی کنیم که آیا باور دینی صرفاً آرزوآندیشی است و یا این ادعا را که وجود خدا با این میزان شر در عالم ناسازگار است (یا دست‌کم نامحتمل می‌شود). اما برای رهایی و رد این ناقض‌ها، به احتجاجات ایجابی نیاز نداریم؛ یعنی قرینه‌ای گزاره‌ای برای باورهایمان بیاوریم. برای نقض ناقض‌ها تنها «احتجاجات سلبی»^(۷) (ابطال چنین ادله‌ای) لازم است.^(۸)

به علاوه، رأی پلنتینگا آن است که به طور ناقض‌های نقض‌کننده‌ای^۶ نقض‌کننده‌هایی که این ناقض‌ها را نقض کنند و سحر ناقض‌ها را باطل نمایند وجود دارند. مثلاً به نظر او در مورد باور به وجود خداوند «ضمانت غیر گزاره‌ای، که از باور (شخص) به خداوند بهره می‌برد، و (ظاهراً) به خودی خود، در مقابل برخی ناقض‌های علی‌الادعا (مثلاً این ادعا که باور خداپورانه، آرزوآندیشی صرف است) کافی به نظر می‌رسد». او اضافه می‌کند ناقض‌های دیگر همچون «مسئله شر» می‌تواند با مسئله‌های تعیین‌کننده‌ی اعتبار^۷ و صحت^۸ از بین رود یا حتی با توسل به این مطلب که «به نظر اهل فن و خیرگان امر، این باور سقیم است یا اینکه متخصصان به یک اندازه در باب صحت‌اش اختلاف دارند»^(۸) بدین ترتیب حتی اگر تمامی قرینه‌های مطرح علیه وجود خداوند و سایر باورهای خداپورانه را بررسی کنیم، پلنتینگا عقیده دارد لاقلاً برخی از این باورها «برای غالب خداپاوران (حتی خداپاوران فرهیخته و فاضل و بالغ) واقعاً پایه‌اند»^(۹)

پلنتینگا مطالب بسیاری دارد که من با آن‌ها موافقم. این نکته و توجه پلنتینگا که بسیاری افراد صرفاً باورهای خداپورانه را در خود شکل گرفته می‌یابند، به نظر من درست می‌رسد. فلاسفه و الهی‌دانان، هزاران سال است قرینه‌های له و علیه باورهای گوناگون خداپورانه را مورد بحث قرار داده‌اند. اما بعید است که خیل بسیار خداپاوران ابتداءً باورهای خداپورانه را بر مبنای چنین مباحثات و بررسی‌های قرینه‌ای بدست آورده باشند. بسیاری از آن‌ها (البته نه غالب آن‌ها) ظاهراً خود را صرفاً مستعد تصدیق چنین باورهایی یافته‌اند.

به عقیده پلنتینگا چنین باورهای (که قوای باورساز دینی مخلوق الهی^۹ آن‌ها را پدید آمده‌اند)، مشابه قوای باورساز بصری و اخلاقی، باورهایی را به وجود می‌آورند که پذیرفتنی به نظر می‌رسند. البته افرادی که معتقدند خدایی در کار نیست، این قوای باورساز ما را آفریده خدا نمی‌دانند. اما پلنتینگا صرفاً مدعی است آنچه او و سایر خداپاوران معتقدند همین است [به یک امر معتقدند]. بدین ترتیب اگر روزی روزگاری نفی «مقاعدکننده»

وجود خداوند کمتر از هر زمان دیگری محتمل به نظر برسد، رأی مشروط پلنتینگا نیز مطمئن و قطعی به نظر می‌آید.

در واقع فارغ از مبدأ و خاستگاه قوای مورد بحث، به نظر می‌رسد پلنتینگا دارد توصیفی بسیار معقول و موجه از نحوه تکوین اولیه واقعی باورهای خداپورانه آن گونه که هستند در بسیاری از خداپاوران بدست می‌دهد. عده اینکه ما واجد «قوای بصری‌ای» هستیم که به وسیله آن‌ها داده‌های بیرونی (مثلاً نور منعکس شده از یک درخت) را دریافت می‌کنیم را کمتر کسی نفی می‌کند؛ فرآیند چنین داده‌هایی تصاویر بصری‌ای را در ما به وجود می‌آورد که در قالب گزاره‌هایی مثل «چیزی مثل درخت به نظر می‌رسد» بیان می‌شوند و بدین ترتیب این داده‌ها ما را به اموری بیرون از ذهنمان معتقد می‌کنند، مثل اینکه واقعاً درختی در مقابل ما وجود دارد. به نحوی مشابه، به نظر می‌رسد عقیده به این امر که بسیاری از آدمیان دارای «قوایی» هستند (چه به «درونی» و/ یا «فیزیکی» بودنشان معتقد باشیم چه معتقد نباشیم، چه معتقد باشیم آن‌ها مخلوق «الوهی» اند و/ یا «طبیعی» اند چه معتقد نباشیم) که داده‌های بیرونی را دریافت می‌کنند کاملاً موجه باشد، مثلاً ما آدمیان با آسمان پرستاره مواجه می‌شویم - این داده‌ها طی فرآیندی قرار می‌گیرد و سپس هم مفاهیم دینی تولید می‌شود و می‌تواند در قالب با گزاره‌هایی چون «خدا وجود داد» یا «خدا با من سخن گفته است» بیان شود و هم این استعداد و قوه اعتقاد به اینکه این گزاره‌ها صادق‌اند.

اما من استدلال خواهم کرد که وجود انکارناشدنی کثرت دینی فراگیر، الزام اولیه‌ای فراتر از احتجاجات سلبی برای خداپاوران فاضل و فرهیخته ایجاد می‌کند، یعنی این الزام که بکوشند قرینه‌ای ایجابی بر باورهای دینیشان دست و پا کنند. در ادامه لوازم این واقعیت [کثرت ادیان] را برای این ادعای پلنتینگا مورد بررسی قرار خواهیم داد که برخی باورهای خداپورانه «برای غالب خداپاوران واقعاً پایه‌اند (حتی خداپاوران فرهیخته و فاضل)».

۱

لب و گوهر الگوی پلنتینگا به نظر من در باب توجیه باور می‌تواند در آنچه من با عنوان تز احتجاجی سلبی (= NAT Negative Apologetical Thesis) می‌خوانم قابل فهم باشد:

«NAT: یک خداپاور باید در موقعیتی باشد که به نحوی موجه معتقد باشد که باورهای دینی پایه [او] که به واسطه قوای دینی‌اش شکل گرفته‌اند واقعاً پایه‌اند (یعنی باید در موقعیتی باشد که به نحوی موجه معتقد باشد که باورهای پایه تکوین یافته‌اش صادق‌اند، علی‌رغم اینکه هیچ «دلیل ایجابی» به سود این عقیده ندارد که آن‌ها صادق‌اند. او تنها ملزم [به احتجاج سلبی] است که علیه این ادعا از خود دفاع کند: قوای دینی‌اش دارای کارکرد صحیحی نیستند یعنی یا در راستای غایتشان کار نمی‌کنند یا باورهای صادق‌ای ایجاد نمی‌کنند»



یا حتی اگر بخواهیم تز او را صریح‌تر از نکاتی که این مقاله بر آن معطوف است، بیان کنیم به نظر من پلنتینگا دو ادعای مرتبط اما متمایز در باب احتجاجات سلبی مطرح می‌کند. او ادعا می‌کند که خدا باور ملزم نیست قرینه و دلیلی مستقل به سود باورهایی که قوایش شکل می‌دهند بیاورد و به نظر می‌رسد او همچنین ادعا می‌کند که خدا باور ملزم به این هم نیست که وثاقت و اعتمادپذیری قوای دینی خود را اثبات کند؛ [یعنی پلنتینگا ادعا دارد که مؤمن می‌تواند وثاقت قوای دینی خود را تا زمانی که معیوب بودن آن‌ها ثابت نشده، مفروض بگیرد.]

اما به چه دلیل باید تز احتجاج سلبی (NAT) را بپذیریم؟ به خصوص چرا باید مؤمن فرض کند قوای دینی‌اش موثق‌اند تا زمانی که ناموثق بودنشان ثابت شود [اصل برائت معرفتی]، نه اینکه فرض کند [و اصل را بر این بگذارد] این قوا ناموثق‌اند تا زمانی که موثق بودن آن‌ها اثبات شود [اصل احتیاط معرفتی]؟ رایج‌ترین استدلال به سود این جنبه از NAT (و دست کم یکی از ادله‌ای که گاهی پلنتینگا تلویحاً به آن متوسل می‌شود) را می‌توان استدلال وثاقت کلی (General Reliability Argument) [اصل بر وثاقت و اعتمادپذیری است مگر خلاف آن ثابت شود] خواند. ظاهراً ما آدمیان، به طور طبیعی از شماری قوای باورساز داریم. در نتیجه بسیاری از ما خود را با این اعتقادات می‌یابیم: درختی را می‌بینیم یا دیروز تخم‌مرغ خوردیم یا سردرد داریم یا اینکه از عطف (الف آنگاه ب) و الف، ب نتیجه می‌شود [قاعده وضع مقدم] یا اینکه خدا وجود دارد. حال به طور کلی [در مورد تک تک باورهای ایجاد شده] نمی‌توانیم ثابت کنیم که چنین باورهای شکل‌گرفته‌ای صادق‌اند. پس بر این مبنا نمی‌توانیم ثابت کنیم که قوای ما وثاقت و قابلیت اعتماد دارند. برخی از بزرگان فلسفه همچون دکارت و هیوم سعی در چنین کاری داشته‌اند اما توفیق کمی به دست آوردند. [چرا که به این نکته توجه نداشتند که] بار اثبات و برهان آوردن بر دوش ما نیست. همگی ما هر روزه بر این قوا اعتماد می‌کنیم و علی‌العموم این قوا به خوبی کار می‌کنند. در واقع وثاقت مفروض چنین قوایی مبنای برخی بی‌مناقشه‌ترین نمونه‌های «معرفت» را فراهم می‌آورد. بدین ترتیب موضع بنیادین ما در قبال چنین قوایی (از جمله قوای «دینی» مان) باید بر این فرض استوار باشد که آن‌ها «مصون‌اند تا زمانی که قصور و خطای آن‌ها اثبات شود».

به طور خلاصه، این استدلال بیان می‌کند چون ما آدمیان بدون برهان به نحوی موجه می‌توانیم فرض کنیم قوای دینی ما علی‌العموم قابل اعتماد است، یک مؤمن خدا باور می‌تواند به نحوی موجه بدون برهان فرض کند که قوای دینی او تا زمانی که خلاف آن ثابت نشده، قابل اعتمادند.

اکنون با نظر به اغلب قوای انسانیمان (مثل قوای بصری‌مان)، GRA ظاهراً بی‌مناقشه صادق است. اما آیا در این جهت «قوای دینی» ما می‌تواند دقیقاً همچون سایر قوای ما در نظر گرفته شود؟ این سؤال در قالب کاربردی‌ترش، این گونه است: آیا دلیلی وجود دارد تا قوای دینی را به اندازه قوای بصری،

شنوایی یا استدلالی، قابل اعتماد فرض نکنیم؟ وقتی باورهای شکل‌یافته بسیاری از افراد در یک زمینه فرهنگی مشابه را در نظر می‌گیریم، پاسخ سؤال اخیر ظاهراً منفی است. زیرا در این زمینه‌ها همه قوای مورد بحث ظاهراً کارکردی مشابه دارند: آن‌ها عقاید یکسانی را به وجود می‌آورند. یعنی چنین نیست که غالب افراد در چنین زمینه‌های فرهنگی خود را واجد باورهای بصری، عقلی و شنیداری پایه‌ای واحدی که در آن‌ها شکل گرفته بیابند، بلکه خود را واجد باورهای دینی پایه‌ای واحدی که در آن‌ها شکل گرفته نیز می‌یابند. پس چنین افرادی کاملاً موجه‌اند که فرض کنند قوای دینیشان، همچون سایرین قابل اعتمادند.

اما آن‌گاه که به «صحنه جهان» نظر می‌اندازیم با معضل و مشکلی اساسی مواجه می‌شویم. مشکل این است که در مقیاس جهانی، قوای دینی همواره و اغلب این گونه است که انبوهی از باورهای دینی پایه‌ای مغایر (که اغلب با هم ناسازگارند) ایجاد می‌کنند.

مثلاً چنین قوایی هیچ تصویر مشترکی و مشابهی از خدا تولید نمی‌کنند. غالب خدا باوران، خدا را به معنای «موجود متعالی» می‌دانند. اما در باب صفات اصلی و ذاتی چنین موجودی اجماع کمی وجود دارد. برخی خود را معتقد به وجود موجودی می‌دانند که «متشخص» است، دیگرانی هستند که چنین اعتقادی ندارند. آن‌ها یا خود را معتقد به این می‌دانند که خداوند، نوعی جلوه نامشخص دارد یا معتقدند خداوند صرفاً مجموعه همه موجودات است. برخی برآنند که خداوند یگانه خالق و مدبّر تمامی موجودات است و برخی دیگر خود را این گونه معتقد می‌یابند که خدا خالق یگانه و مدبّر هیچ چیزی نیست. آن‌ها معتقدند، تمامی واقعیت با همکاری هم خالق است. معنای این‌ها این است که قوای «دینی» برخی افراد مولد عدم اعتقاد به وجود هر گونه «موجود متعالی» است.

با این وضع، این گونه‌گونی و تنوع تا حدی می‌تواند با این واقعیت تبیین شود که افراد بسیاری هیچ‌گاه فعالیت انسانی خارج از فرهنگشان را مشاهده نکرده‌اند و منظرهای بدیل خدا باور و غیرخدا باور در معرض دید آن‌ها قرار نگرفته یا به جد در آن‌ها مذاقه نکرده‌اند. اما حتی در میان افراد فرهیخته‌ای که تقریباً داده‌های یکسانی داشته‌اند، هیچ چیزی دال بر اجماع مبنایی به وجود نیامده است. قوای بصری آن‌ها علی‌العموم در یک وضعیت، باورهای بصری یکسانی تولید می‌کنند. حافظه‌های آن‌ها در اوضاع و احوال یکسان، باورهای واحدی را در خود ذخیره می‌کنند و قوای درون‌نگرانه و عقلی‌شان در زمینه‌های مشابه همیشه باورهای مشابهی ایجاد می‌کنند. اما قوای دینی آن‌ها اصلاً این گونه نیستند [و باورهای یکسانی تولید نمی‌کنند].

خلاصه آنکه، تنوع دینی فراگیر این پرسش جدی را در می‌افکند که آیا باید قوای دینی را آن گونه که GRA پیشنهاد می‌کند، شبیه سایر قوای باورساز در نظر بگیریم. [صرف] وجود چنین کثرتی، دلیلی بر انکار این در اختیار ما نمی‌نهد که قوای





دینی، به همان سیاق قوای بصری و شنوایی، باورهایی را در ما ایجاد کنند. اما چون دلیل ما بر اعتماد به وثاقت غالب قوای مان آن است که چنین قوایی همیشه در اغلب افراد یک گونه باور ایجاد می‌کنند، به همین جهت این واقعیت که قوای دینی عموماً باورهای مشابهی را در زمینه‌های مشابه ایجاد نمی‌کنند، مانع این تصور می‌شود که این دو نوع قوا دارای شأن و منزلت اعتمادپذیری یکسانی باشند. یعنی عدم اجماع و اتفاق در قلمرو دینی این فرض را دشوار می‌سازد که قوای دینی به طور معمول باورهای صادقی را ایجاد می‌کنند؛ و اگر این گونه است در آن صورت قطعاً GRA در توجیه تصدیق NAT به شدت تضعیف و سست می‌شود (من شخصاً معتقدم مخدوش است). یا اگر بخواهیم خاص‌تر بگوییم: واقعیت کثرت ادیان مبنایی است علیه فرض اعتمادپذیری قوای باورساز دینی.

باید صریحاً گفت گذر به روایت دینی GRA (که پلنتینگا صریحاً به آن متوسل می‌شود) کمکی نمی‌کند: قوای انسانی ما (از جمله قوای دینی ما) می‌تواند تا زمانی که تصورشان ثابت نشده، بی‌خطا و مصون در نظر گرفته شود چرا که آن‌ها «بی‌تردید در درون ما از سوی خالقی که قادر مطلق و دانای مطلق است به گونه‌ای اعتمادپذیر آفریده و طراحی شده است.»^(۱۰) این امر «خاستگاه» اعتمادپذیری مورد ادعا را تغییر می‌دهد. اما مسئله همچنان باقی است [مسئله این است که]: وقتی قوای دینی اجماعی که سایر قوا ایجاد می‌کنند، ایجاد نمی‌کنند، چگونه می‌توان به نحوی منطقی ضمانت کرد این قوا همان درجه و مرتبه اعتمادپذیری که سایر قوای باورساز دارند، داشته باشند؟

اگر این پرسش‌ها به‌جا باشد، آیا مدافع NAT نباید نظرش را تغییر دهد؟ اگر او دیگر در موضعی نیست که فرض کند قوای باورساز دینی خودش قابل اعتمادند (چون به طور معمول و موجه قوای دینی این گونه فرض می‌شوند) پس آیا مدافع NAT نباید دست از تز سلبی پلنتینگا بردارد؟ شاید این نتایج را بگیرد که باید چنین کند؛ یعنی در فقدان نسخه‌ای سودمند از GRA، باید در حال حاضر چیزی بیش از دفاع صرف در برابر هجمله‌هایی که بر اعتمادپذیری قوای دینی خود وارد می‌شود (که تمامی آنچه مؤدای NAT است) انجام دهد. شاید نظرش این باشد که با این وضع هر خداباوری باید به نحو مستقل، اعتمادپذیری قوای دینی خودش را ثابت کند. یعنی پیش از اینکه او بتواند به نحو موجهی مدعی شود باورهای دینی که قوای دینی شکل می‌دهند واقعاً پایه‌اند، به نحو مستقل ادله ایجابی اقامه کند به سود اینکه قوای دینی خودش قابل اعتمادند.

اما [مشکل آن است که در این صورت] به تعبیر خود پلنتینگا، اعتقاد به اینکه فرد باید «دلیلی ایجابی داشته باشد برای عقیده به اینکه یک باور صادق است»، قرینه‌گرا^{۱۱} بودن خوانده می‌شود. بدین‌سان، در باب باورهایی که قوای دینی فرد را شکل داده‌اند اگر از NAT دست‌برداریم، قرینه‌گرا نمی‌شویم، اما به از جهت تز احتجاجی سلبی پلنتینگا (یعنی در باب منزلت اعتمادپذیری قوای دینی خود فرد) او را به یک قرینه‌گر تبدیل

می‌کند.

این بدان معنا نیست که نباید پلنتینگا خود به هر معنایی صریحاً یک قرینه‌گرا بداند. او ظاهراً GRA را (در روایت دینی و/یا طبیعی‌اش) گونه‌ای قرینه (به عنوان دلیل ایجابی) به سود اعتقاد به آراء خاصی در باب باورهای شکل گرفته ما در نظر می‌گیرد. به ویژه او ظاهراً GRA را مبنایی بر این ادعا در نظر می‌گیرد که خدا باور می‌تواند باورهای دینی‌اش را تا زمانی که «تصورشان ثابت نشده، مصون از خطا» در نظر بگیرد، یعنی دلیلی به را این عقیده که لزومی ندارد، هر خداباوری دلیلی مستقل بر اعتمادپذیری قوای دینی‌اش عرضه کند. اما از سوی دیگر مدافع این نحو استدلال، عدم کفایت و ناتمام بودن GRA را دلیلی بر این عقیده می‌داند که لزومی ندارد هر خداباوری اعتمادپذیری قوای دینی‌اش را به نحو مستقل اثبات کند. بدین ترتیب، لزومی ندارد این خدا باور دقیقاً به همان معنایی که پلنتینگا در NAT مدعی است، قرینه‌گرا شود.

اما شاید استدلال شود مدافع NAT نباید به راحتی دست از آن بردارد. وجود کثرت فراگیر دینی، به جد هر روایتی از GRA را در مقام مبنایی برای تصدیق NAT به چالش می‌کشد. اما بار برهان هنوز بر دوش منتقد است. ما نمی‌توانیم دلیل قاطعی بر این اعتقاد داشته باشیم که قوای دینی علی‌العموم قابل اعتمادند. اما باز هم مجال برای خدا باور فراهم است تا کاملاً در این عقیده موجه باشد که باورهای شکل یافته‌اش، واقعاً پایه‌اند (یعنی می‌تواند آن‌ها را بی قرینه ایجابی تصدیق کند) مگر اینکه بتوان ثابت کرد قوای دینی خاص او واقعاً قابل اعتماد نیستند. به طور خلاصه، می‌توان استدلال کرد که خدا باور باز هم می‌تواند به نحو موجه‌تر احتجاجی سلبی پلنتینگا را تصدیق کند ولو نتواند دیگر به نحوی موجه به روایتی از GRA متوسل شود.

با این همه، به نظر من این خط استدلال پذیرفتنی نیست. به نظرم وجود کثرت دینی فراگیر، هر روایتی از GRA که بخواهیم بر مبنای آن فرض کنیم قوای دینی اعتماد پذیری کلی دارند، به چالش کشیده و نقض می‌کند. حتی معتقدم چنین کثرت دینی به عنوان چالشی مستقیم در برابر تصدیق خود NAT نیز عمل می‌کند؛ یعنی این ادعا که برای دفاع از واقعاً پایه بودن باورهای دینی شکل گرفته ما، تنها لازم است علیه هجمله‌های وارد بر چنین باورهای و قوایی که آن‌ها را به وجود آورده‌اند دفاع کنیم. نمونه‌ای مربوط به نوع دیگری از قوه باورساز می‌تواند به ما کمک کند. فرض کنیم مریم و طوبی دو دانشجو در دوره مقدماتی فلسفه در یک کلاس‌اند و دارند درباره امتحان پیش‌رو صحبت می‌کنند. اولین نتیجه این گفت‌وگو این است که مریم معتقد است امتحان جمعه است و طوبی عقیده دارد دوشنبه آینده است. پیش از بحث‌شان هیچ‌یک از آن‌ها در اینکه بر حق است، تردیدی نداشت. هر دو وقتی زمان امتحان اعلام شده، در کلاس بوده‌اند و هیچ‌یک دلیلی نداشته معتقد باشد قوای شنیداری (سامعه)‌اش یا حافظه‌اش درست کار نمی‌کنند.

اکنون که تعارض پیش آمده واکنش معرفت‌شناختی صحیح



چیست؟ پاسخی نادرست به وضوح این است که هر یک از این دو نفر بی‌درنگ فرض کنند قوایشان در واقع به گونه‌ای قابل‌اعتماد کار نمی‌کرده و لذا باور شکل یافته‌ او دیگر نباید صادق در نظر گرفته شود. به نظر من همین مطلب را در قلمرو دینی می‌توان گفت: بی‌تردید و مسلماً مسیحیان یا هندوان یا بودائیان اغلب خود را واجد باورهایی دینی شکل یافته در خودشان می‌یابند که با باورهای دینی شکل یافته در اعضاء و پیروان سایر فرقه‌های دینی متعارض و ناسازگار است. اما آیا این واقعیت به تنهایی دلیلی موجه برای مدافع یک منظر دینی مفروض نیست که بی‌درنگ فرض کند که قوای دینی‌اش در واقع غیرقابل اعتمادند و لذا باورهای شکل گرفته به واسطه چنین قوایی دیگر نباید تصدیق شود.^(۱۱)

حاصل اینکه، آیا این بدین معنا نیست که خداآوری فرهیخته که از طبیعت کثرت فراگیر باورهای دینی آگاه می‌شود، الزام معرفتی قوی‌تری نسبت به قبل [از آگاهی] دارد؟ آیا می‌توان استدلال کرد که از آنجا که وجود کثرت دینی، دلیلی صحیح در اختیار نمی‌گذارد تا هرگونه باور خداوارانه‌ای را رها کنیم، خدا باور نمی‌تواند به نحوی موجه، ملاحظه لاحق این پدیده [کثرت دینی] را کنار بگذارد و صرفاً این فرض و تصور را ادامه دهد که قوای دینی‌اش هنوز باورهای واقعا پایه‌ای تولید می‌کنند؛ یعنی می‌توان به نحوی موجه عقیده است که باورهای شکل یافته او می‌توانند بدون [نیاز به] قرینه‌ای ایجابی تصدیق شود.

من این چنین فکر نمی‌کنم. همه ما به تجربه می‌دانیم که گاه، میان باورهای به وجود آمده به واسطه سایر قوای ما تعارض رخ می‌دهد، چرا که یکی از این قوا به درستی کار نمی‌کند. مثلاً دو دانشجوی مذکور گاه داده‌های حسی متفاوتی را «می‌شنوند». یکی از آن‌ها نقص شنوایی یا جرم گوش دارد یا تجویز دارویی‌ای دارد که در شنوایی او یا حافظه او تأثیر دارد. به علاوه، ما هم به تجربه می‌دانیم که گاهی چنین تعارض‌هایی می‌تواند با تحقیقات بعدی حل و فصل شود. مثلاً دانشجویان معمولاً می‌توانند تعارض در باب چنین بحثی را صرفاً با درخواست و سؤال از استاد حل کنند. نتیجتاً، اگر هدف [و الزام معرفتی] به حداکثر رساندن «صدق» و به حداقل رساندن «خطا» باشد، در آن صورت به نظرم طرفین نزاع الزام اولیه‌ای دارند که سعی کنند چنین نزاعی را حل و فصل کنند.

البته شاید همواره دانشجویان دل‌مشغول این نباشند که دقیقاً چه زمانی امتحان گرفته می‌شود. شاید آن‌ها از قبل مطالعه کرده‌اند یا برای مطالعه [جهت امتحان] برنامه‌ریزی نکرده‌اند. اما بیشتر خداواران و (غیرخداواران) مدعی‌اند دغدغه تصدیق «حقیقت (صدق)» و اجتناب از «خطا» دارند. بدین ترتیب، به نظر من وجود کثرت فراگیر (این واقعیت که علی‌الظاهر قوای دینی قابل‌اعتماد دائماً باورهای دینی ناسازگاری را ایجاد می‌کنند) الزام اولیه معرفتی مورد بحث را بر عهده خداواران فرهیخته می‌گذارد.

البته باید تأکید کرد که چنین الزامی، اولیه و در نظر اول است. ادله‌ی مشروع بسیاری بر این وجود دارد که چرا در واقع

نمی‌توان این الزام را بی‌درنگ یا همیشه انجام داد [در نهایت امر ممکن است این وظیفه لغا شود]. مثلاً شاید یک خداوار، مجال یا منابعی برای پژوهش بیشتر نداشته باشد. به علاوه من فکر نمی‌کنم صرف وجود این الزام، وظیفه عاجل را متوجه موقعیت معرفتی باورهای شکل یافته خداوار بگذارد. (۱۲) البته این بدان معنا نیست که خداآوری که از کثرت آگاه می‌شود، نمی‌تواند خود را فارغ از تمایل به تصدیق باورهای شکل گرفته خاصی بباید. شاید وقتی خداوار می‌کوشد تا اطلاعاتی را جهت حل و فصل تعارض مورد بحث بدست آورد، متوجه شود در این وضع هم کم و بیش در تصدیق باورهای دینی شکل گرفته‌اش بیش از قبل موجه است. اما صرف اذعان به وجود الزام مورد بحث به خودی خود فرد را ملزم نمی‌کند که تلقی معرفتی‌اش را در قبال باورهای شکل گرفته‌اش جرح و تعدیل کند.

اما من استدلال می‌کنم که وقتی خداوار از چالش کثرت‌گرا مطلع می‌شود، نمی‌تواند دیگر فقط در وضعیت دفاعی باقی بماند. به عبارت دیگر من استدلال می‌کنم که خداوار فرهیخته نمی‌تواند به نحوی موجه مدعی باشد چون وجود کثرت فراگیر او را ملزم به ترک باورهای شکل گرفته‌اش نمی‌کند، پس از این هیچ الزامی در بررسی و مذاقه ندارد. اگر او مایل است که «حقیقت» مطلب را تا حد امکان مشخص کند، ملزم است علی‌الاصول بیشتر تحقیق کند؛ دست‌کم به عرصه احتجاجات ایجابی وارد شود. ترفند «احتجاجات سلبی» دیگر افاقه و کفایت نمی‌کند.

اگر تمامی این مطالب را صریحاً به زبان NAT بیان کنیم، وجود کثرت فراگیر دلیلی کافی بر این عقیده نیست که هر باور شکل گرفته خداوار مفروض، کاذب باشد یا اینکه قوای معرفتی باورساز او غیرقابل اعتماد باشد. همان طور که خواهیم دید وجود چنین کثرتی هیچ دلیل کافی در هیچ موردی نیست که انکار کنیم باورهای دینی شکل گرفته ما نهایتاً بتواند واقعا پایه در نظر گرفته شود. اما کثرت دینی این فرض را مورد چالش قرار می‌دهد که خداوار، تنها لازم است از باورهای شکل گرفته‌اش و اعتمادپذیری قوایی که مولد این باورها هستند دفاع کند تا واقعا پایه بودن این باورها را حفظ کند. بنا بر استدلال من خداوار فرهیخته، ملزم است پیش از اینکه بتواند هر تصمیم «نهایی» مربوط به موضع معرفتی باورهایی شکل گرفته دینی‌اش بگیرد، در حل و فصل تعارض کثرت‌گرایانه بکوشد (یعنی به قلمرو احتجاجات ایجابی وارد شود).

در صورتی که کسی در را انجام این الزام تلاش نکند، چه؟ البته این مطلب به این پرسش مربوط نمی‌شود که آیا می‌توان علی‌الاصول باورهای شکل گرفته را واقعا پایه‌ای در نظر گرفت یا نمی‌توان؟ اما به نظر من نسبت به یک خداوار مفروض نقض عمدی این وظیفه به معنای آن است که دیگر نمی‌تواند ادعا کند باورهای شکل گرفته‌اش واقعا پایه‌اند. زیرا همان‌گونه که پلنتینگا خود به ما می‌گوید، باورها تنها وقتی می‌توانند واقعا پایه در نظر گرفته شوند که بتوانند بدون «نقض وظیفه معرفتی» تصدیق شوند؛ و خداوار مورد نظر، بالذات نمی‌خواهد بکوشد صدق را به



حداکثر برساند و خطا را به حداقل برساند و لذا یکی از معیارهای اساسی رفتار معقول معرفت‌شناختی را نقض می‌کند.^(۱۳)

۲

فرض کنیم آنچه من گفتم حق باشد. آنگاه، دو پرسش متمایز اما مرتبط مطرح می‌شود. [نخست، در مورد صدق باورها] آیا چالش کثرت‌گرایانه قابل حل است؟ یعنی می‌توانیم معین کنیم کدام مجموعه از باورهای دینی شکل گرفته، صادق است یا کدامین مجموعه بیشترین ارزش تصدیق را دارد؟ [دوم، در مورد پایه بودن باورها] و آیا خداپاور می‌تواند به نحوی موجه معتقد باشد که باورهای شکل گرفته‌اش واقعاً پایه‌ای است یعنی بتواند به نحو موجهی چنین باورهایی را تصدیق کند بدون اینکه ادله‌ای ایجابی برای عقیده به صدق آن‌ها داشته باشد؟

نخست، راه‌حل‌های بالقوه [و مفروض] را مورد بررسی قرار می‌دهیم. به چه صورتی خداپاور می‌تواند تلاش کند تا مسئله کثرت دینی را حل کند؟ یعنی به چه انحصاری می‌تواند سعی کند موضع معرفتی‌اش را در ضمن بحث و فحص، جرح و تعدیل و تکمیل کند؟ بسط بیشتر داستان دانشجویان مذکور، می‌تواند از این جهت یاری کند. اگر مریم و طوبی واقعاً میل دارند که مشخص کنند کدام به درستی روز امتحان بعدی را به خاطر سپرده‌اند، دو رویکرد اصلی در دسترس است.

نخست، اینکه یک‌راست به باورهای شکل گرفته مورد بحث، نظر کنند. محتمل‌ترین چیز آن است که مستقیماً با استاد این باورها را چک کنند یا دست کم فکر کنند که آیا استاد این تاریخ امتحان را در برنامه درسی قرار داده بوده است یا نه. اما این رویکرد آشکارا در راستای حل چالش کثرت‌گرایی کم‌ارزش خواهد بود. این نحوه‌ی حل تعارض ممکن می‌سازد که در داستان دانشجویان حل تعارض به این صورت امکان دارد که واقعیت این باشد که مریم و طوبی با تشخیص استادشان [در مورد زمان امتحان] توافق کرده باشند، یعنی توافق کرده باشند این شخص برنامه مورد نظر را طراحی کرده و آن‌ها می‌توانند به تفسیری از برنامه برسند که هر دو طرف بپذیرند. اما بنیاد اصلی مسئله کثرت‌گرایی (دست‌کم تا حدی) این واقعیت است که ما آدمیان ظاهراً نمی‌توانیم بر «هویت» موجودی که «خداوند» خوانده می‌شود توافق کنیم (یا حتی در مورد وجود آن توافق کنیم). حتی در میان کسانی که به «خدا معتقدند» هیچ توافقی در مورد مجموعه آثار و مکتوباتی به نحوی موجه بتوان نقل موثق چنین موجودی لحاظ شوند نیست؛ و در نهایت حتی در میان کسانی که، الهام الوهی، وحی مکتوب واحدی را تصدیق می‌کنند اغلب توافق کمی بر آنچه واقعاً در باب مسائل و موضوعات مهم گفته شده، وجود دارد.

اما طرق دیگری نیز وجود دارد که مریم و طوبی بتوانند سنجش باورهای متعارضشان بکوشند. اگر مریم و طوبی نتوانند با استادشان تماس بگیرند یا برنامه را ببینند، شاید بتوانند با سایر دانشجویانی که در آن روز کلاس رفته و از تاریخ امتحان مورد نظر مطلع شده‌اند، تماس بگیرند. اگر تمامی کسانی که با آن‌ها

تماس گرفته‌اند یا با مریم موافق‌اند یا با طوبی [نه با هر دو]، در آن صورت موضوع به خاطر اهداف عملی حل و فصل می‌شود. اما البته این شیوه و طریقه [حل مسئله به جهت اهداف عملی] هم در زمینه و سیاق دینی ارزش کمی دارد، چرا که لااقل چالش کثرت‌گرایانه کاملاً وجود دارد، چون هیچ نوع اجماعی [در عمل] حاصل نشده است.

در نهایت اگر مریم و طوبی نتوانند با شمار کافی از اهالی کلاس هم تماس بگیرند، شاید سعی کنند نوعی استدلال مبتنی بر قراین و شواهد را به منظور اثبات مستقیم تاریخ درست، اقامه کنند. مثلاً می‌توانند سعی کنند تا کشف کنند و بفهمند آیا تمامی امتحانات قبلی در روز خاصی از هفته گرفته شده بود و این را به عنوان معیار قرینه‌ای عینی برای حل و فصل این تعارض به کار برند.

البته امروزه این رویکرد در واقع اغلب در مباحث ناظر به کثرت‌گرایی دینی را به کار می‌رود. بسیاری از اندیشمندان در باب استدلال‌های له و علیه «تکوین یافته» مورد بحث ملاحظاتی جدی داشته‌اند. (مثلاً استدلال‌های له یا علیه وجود خدای [دین] یهودی مسیحی یا استدلال‌های له یا علیه این ادعا که ما آدمیان با چنین موجودی در ارتباطیم)؛ و این رویکرد علی‌الاصول بیشترین توانایی را در جهت حل و فصل عینی تعارض مورد نظر دارد. در واقع به لحاظ تاریخی بسیاری خداپاوران معتقدند تعارض کثرت‌گرایانه این‌گونه می‌تواند حل و فصل شود، یعنی آن‌ها صریحاً و قاطعاً معتقدند که استدلال‌های صحیحی ثابت می‌کنند باورهای شکل گرفته به واسطه قوای مجموعه‌ای از متدینین، کاملاً صادق‌اند. حتی در روزگار ما بسیاری فیلسوفان و الاهی‌دانان معتقدند ملاحظه چنین استدلال‌هایی ما را یاری می‌دهد موضوعات و مسائل را روشن و ایضاح کرده و احتمالاً باورهای دینی خاص را که ناسازگارند یا به نحوی معیوب‌اند، «جدا می‌کنند و کنار می‌گذارند». اما در حال حاضر فلاسفه و الاهی‌دانان اندکی (خصوصاً کسانی همچون پلنتینگا در سنت تحلیلی) معتقدند استدلالی به سود مجموعه معینی از باورهای خداپاورانه وجود دارد که تمامی افرادی را که آن‌ها را ملاحظه می‌کنند را به نتیجه آن استدلال ملزم کند.

اما آیا دست‌کم به طریقی خداپاور نمی‌تواند به نحوی موجه، صدق باورهای شکل گرفته‌اش را برای خود ثابت کند؟ یعنی با وجود اینکه نمی‌تواند ادله‌ای اقامه کند که تمامی افراد را ملزم به پذیرش باورهای دینی کند (باورهایی که نسبت به تصدیق باورهای ناسازگار که از سوی قوای سایرین ایجاد شده ارزش بیشتری دارد) دست‌کم آیا نمی‌تواند برای خودش ثابت کند (و در عقیده به اینکه باورهای شکل گرفته‌اش بیشترین ارزش تصدیق را دارد، موجه است؟ یک احتمال را در اینجا بررسی می‌کنیم. می‌تواند استدلال کرد بسیاری خداپاوران معتقدند خداوند معیار معرفتی بیرونی [فراذینی] را ایجاد کرده است که با واسطه آن می‌توانیم در مورد باورهای شکل گرفته‌مان داوری کنیم. مثلاً بسیاری از یهودیان و مسیحیان معتقدند کتاب مقدس که در رابطه با مؤمنان معیار و سنجه معرفتی نهایی است. نه تنها



می‌تواند بلکه باید «صحت و دقت» باورهای شکل گرفته‌شان را تعیین کند. با این حال البته چنین قرینه‌ای نمی‌تواند چالش کثرت‌گرایی را به معنایی عینی و «عمومی» حل و فصل کند. اما خدا‌باور می‌تواند به نحوی موجه به چالش کثرت‌گرایانه به معنای شخصی و «خصوصی» استشهد کند. یعنی خدا‌باوری که وثاقت و اعتبار معرفتی این سنجه بیرونی را قبول دارد، می‌تواند به نحوی موجه به سازگاری و هماهنگی با این سنجه به عنوان مبنایی برای این اعتقاد که تنها باورهای شکل گرفته‌ای که با عقاید خود او سازگارند، صادق‌اند، استشهد کند. به یک معنا این نحو استدلال به ظاهر کاملاً منطقی است. اگر خدا‌باور ادله‌ی مستقلی اقامه کند نه تنها بر اینکه خدا وجود دارد و او را با قوای باورساز دینی آفریده، بلکه همچنین بر اینکه این موجود مکتوباتی موثق و/ یا سنجه معرفتی طبیعی طراحی کرده، در آن صورت ظاهراً علی‌الاصول دلیلی ندارد که او در کاربرد این ملاک در جهت حل چالش کثرت‌گرایانه در مقابل خودش موجه نباشد.

اما این گونه استدلال به پرسش دیگری که ما هم‌اکنون به آن معطوف می‌شویم، پاسخ منفی می‌دهد: پرسش از اینکه آیا باورهای دینی شکل‌یافته خدا‌باور، در مواجهه با کثرت دینی، می‌تواند باز هم واقعاً پایه فرض شود. چون اگر لحاظ چالش کثرت‌گرا، خدا‌باور را به این عقیده سوق دهد که او باید «باورهای شکل یافته» اش را پیش از آنکه بتواند آن‌ها را به نحوی موجه، صادق بداند، با سنجه معرفتی مستقلی حل و فصل کند، در آن صورت البته دیگر نمی‌تواند این باورها را پایه فرض کند. این باورها هر وضع معرفتی ایجابی در حال حاضر داشته باشند، ابتداءً مبتنی بر ادله مستقل خدا‌باور به سود پذیرش سنجه مذکور است. خلاصه آنکه، چنین خدا‌باوری با این وضع، اینک دیگر کاملاً یک قرینه‌گرا به شمار می‌آید.

اما همان‌طور که پیش‌تر یادآور شدیم، دو رویکرد بنیادین وجود دارد که سعی در حل تعارضات معرفتی حاصل از این نوع ملاحظه دارد. همان‌طور که دیدیم فرد می‌تواند تلاش کند تا مستقیماً ثابت کند یکی از مجموعه باورهای شکل گرفته، صادق‌اند. حتی می‌توان بر وثاقت قوای مورد نظر تأکید کرد. یعنی فرد می‌تواند تلاش کند ادله‌ای به سود این امر بیابد که قوای باورساز فرد بهتر از رقبایش کار می‌کند. مثلاً، مریم و طوبی می‌توانند سعی کنند وثاقت و اعتمادپذیری قوای باورسازشان را بسنجند و تلاش کنند معین کنند آیا تا دیروقت بیدار نمانده‌اند، یا پیش از کلاس مربوط یا دارویی مصرف نکرده‌اند یا وقتی زمان امتحان اعلام می‌شده با دانشجوی دیگری مشغول صحبت نبوده‌اند.

غالباً همین رویکرد اغلب از سوی کسانی که سعی در حل چالش کثرت‌گرایی دارند به کار گرفته می‌شود. مثلاً بسیاری از خدا‌باوران استدلال می‌کنند قوای مخالفانشان در اثر «هبوط» صدمه دیده یا تحت ضبط و مهار نیروی شرارت‌آمیزی است یا به واسطه تعامل بیش از حد با تعلقات «این‌جهانی» حساسیت‌شان کاهش یافته است. اما تعجبی ندارد که با این منتقدان موافق

نباشیم. در واقع، منتقدان دقیقاً با همان ادله بر اعتمادپذیری قوای مخالفانشان ایراد می‌گیرند؛ و من هیچ مبنایی عینی و بدون مصادره به مطلوب نمی‌یابم تا تعیین کنم کدام طرف بحث بر حق است.

اما آیا دست‌کم خدا‌باور نمی‌تواند این رویکرد را جهت تلاش برای حل و فصل چالش کثرت‌گرایانه برای خودش به کار برد؟ البته در اینجا تمسک به اعتمادپذیری قوای باورساز دینی به نحو عام بی‌فایده است. مثلاً فایده ندارد هم‌داستان با پلنتینگا استدلال کند که به عنوان یک خدا‌باور به قوای خودش می‌تواند اعتماد می‌کند چرا که ادله قوی‌ای بر این عقیده دارد که آن‌ها را بی‌تردید خالق قادر مطلق و دانای مطلق در ذهن همراه با اعتمادپذیری به وجود آورده است.^(۱۴) اگر این اعتمادپذیری اثبات شود، صرفاً چالش کثرت‌گرایانه را حاد و تشدید می‌کند. زیرا هرچه ادله ما به سود این فرض که قوای دینی علی‌العموم قابل اعتمادند قوی‌تر باشد، فهم این واقعیت که [چگونه] چنین قوایی چنین طیف وسیعی از باورهای غالباً ناسازگار تولید می‌کنند، دشوارتر می‌گردد.

اما اگر خدا‌باوری به این نتیجه رسید که پس از بررسی باید معتقد باشد که ادله تام و تمامی به سود این اعتقاد دارد که قوای دینی تنها جماعت کمی از افراد (از جمله خودش) کارکرد قابل اعتمادی دارند، چه؟ مثلاً اگر معتقد باشد که او ادله قوی‌ای بر این دارد که «هبوط»، قوای دینی تمامی آدمیان را بجز معدودی (از جمله خودش)، معیوب کرده است (همان قوایی که خداوند به همراه اعتمادپذیری درون ما قرار داده است). [اما] چنان‌که قبلاً بیان شد مطمئناً او نمی‌تواند چنین چیزی را به معنایی عینی و عمومی اثبات کند. اما اگر با این رأی او موافقت کنیم، آیا در آن صورت نمی‌تواند استدلال کند که مسئله کثرت‌گرایی به نحو شخصی برای خودش حل و فصل شده است؟ و مهم‌تر از این، آیا حتی نمی‌تواند به نحوی موجه معتقد باشد که باورهای دینی شکل گرفته‌اش، پایه‌ای بودن واقعی‌شان را حفظ کنند؟

به نظر من پاسخ هر دو سؤال مثبت است. اگر ما تز انحصارنگرانه مورد نظر خدا‌باور را بپذیریم، در آن صورت هیچ دلیلی وجود ندارد که انکار کنیم او به نحوی موجه چالش کثرت‌گرایانه را برای خودش حل و فصل کرده است و او بدون اینکه به ادله (که نتیجه‌شان باورهای شکل گرفته مورد بحث باشند) متوسل شود، چنین می‌کند. او چنین کاری را بیشتر با اثبات برتری معرفتی قوای باورساز (که این باورها محصول آن‌ها هستند) نشان می‌دهد. بدین ترتیب معتقدم چنین باورهای شکل گرفته‌ای می‌تواند به نحوی موجه پایه‌ای (یعنی باورهایی که خود مبتنی بر قرینه گزاره‌ای نیستند) فرض شوند؛ و از آنجا که او الزامش در سعی در جهت حل چالش کثرت‌گرایانه را انجام نمی‌دهد معتقدم این باورهای پایه می‌تواند واقعاً پایه در نظر گرفته شود. اما اگر به چالش کثرت‌گرایانه به این نحو وارد شویم، خدا‌باور ما، باز به معنایی ضدپلنتینگایی و بسیار مهم، قرینه‌گرا می‌شود. به یاد آورید که مدافع NAT عقیده نداشت که او ملزم به اقامه قرینه گزاره‌ای به سود باورهای شکل



گرفته‌اش است و از این مهم‌تر او تصور نمی‌کرد که ملزم است دلیلی اقامه کند بر اینکه قوای باورسازش قابل اعتمادند، یعنی به عقیده او، می‌تواند به نحوی موجه فرض کند قوای دینی‌اش تا زمانی که قصورشان ثابت نشده، مصون‌اند. اما خدا باور مورد نظر، می‌پذیرد که چالش کثرت‌گرایانه، او را به چیزی بیشتر از صرف دفاع از قوای دینی خودش ملزم می‌کند. به نظر او، باید برتری معرفتی قوایش را ثابت کند. به علاوه به نظر او ادله‌ای ایجابی به سود چنین چیزی (یعنی عقیده به اینکه قوای باورسازش بر قوای باورساز مخالفانش برتری دارد) اقامه کرده است. بدین ترتیب از آنجا که قرینه‌گرا بودن در این سیاق یعنی فرد باید «دلیلی ایجابی بر عقیده» به صدق باورش داشته باشد، خدا باور ما باز هم به اردوگاه قرینه‌گرایی وارد می‌شود (به معنایی که با جنبه‌ای از تز احتجاجی سلبی پلنتینگا متعارض است).

بر اساس تمامی این مطالب، خدا باور فرهیخته‌ای که فهمیده هیچ مبنای قرینه‌ای «عمومی» یا «خصوصی» قاطعی به سود حل چالش کثرت‌گرا ندارد، به کجا سوق می‌دهد؟ یعنی خدا باوری که هیچ مبنای قرینه‌ای عام یا خاص قاطع بر این عقیده که یا باورهای خاص‌اش کاملاً صادق‌اند یا قوای او برترند ندارد، به کجا می‌رسد؟ آیا راهی غیرقرینه‌ای وجود ندارد که بتواند چالش کثرت‌گرایانه را [لااقل] برای خود حل و فصل کند و به این عقیده به نحوی موجه همچنان معتقد باشد که باورهای شکل‌یافته‌اش، واقعاً پایه‌اند؟

به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش، مثبت است. اگر خدا باوری که میان مجموعه‌های رقیب گوناگون دعاوی صدق و کذب‌بردار دینی (و غیردینی) تحلیل مقایسه‌ای کرده و تلاش کند تا چالش کثرت‌گرا را حل و فصل کند، هیچ مبنای قرینه‌ای قاطع برای تصدیق دعاوی خود نیابد، در آن صورت به نظر من او در حل و فصل این تعارض به سود خود موجه است بدین صورت که به این سلیقه و ترجیح شخصی‌اش (یعنی به یک احساس که به خودی خود باوری شکل یافته پایه است) توسل جوید: او خود را با مجموعه دعاوی صدق و کذب‌بردار دینی پایه می‌یابد که در خود او شکل گرفته است و این مجموعه دعاوی (در قیاس با رقبا) مؤلفه‌های مربوط به واقعیت را بهتر سامان داده و تبیین می‌کند. افزون بر این، از آنجا که او الزامات معرفتی مربوط را با تحلیل مقایسه‌ای مجموعه دعاوی صدق و کذب‌بردار رقیب، انجام داده است، به نظر من او وقتی ادعا می‌کند که باورهای شکل‌گرفته‌اش واقعاً پایه‌ای‌اند، موجه است.

اما هنوز هم طرح تمایز میان این الگوی توجیه «غیرقرینه‌ای» باور دینی و الگوی مطرح شده از طرف پلنتینگا اهمیت دارد. پلنتینگا یک غیرقرینه‌گراست بدین معنا که به عقیده او لزومی ندارد در پی هرگونه قرینه گزاره‌ای به سود باورهای شکل‌گرفته‌مان یا اعتماد‌پذیری قوای باورساز خودمان باشیم. از سوی دیگر، به نظر من، با فرض چالش کثرت‌گرا، خدا باور فرهیخته ملزم است در پی چنین قرینه‌گزاره‌ای باشد، با اینکه می‌تواند همچنان باورهای شکل‌گرفته‌اش را حتی اگر هیچ قرینه‌ای بر آن موجود نباشد، به طور موجه و منطقی واقعاً



پایه فرض کند.

به علاوه به عقیده من این تمایز اهمیت دارد. اگر فیلسوفان تحلیلی پیشرو دین همچون پلنتینگا ابزارهای مناسبشان را نه تنها در جهت دفاع از باورهای دینی بلکه همچنین در ارزیابی مقایسه‌ای محتوای چنین باورهایی به کار برند، به نظر من می‌توان با تعارض‌های نظری و عملی منظرهای دینی گوناگون، بسیار جدی مواجه شد.^(۱۵)

دانشکده رابرتس وِسلِیان (Roberts Wesleyan College)

یادداشت‌ها:

1. Alvin Plantinga, "The Foundations of Theism: A Reply", Faith and Philosophy 3 (July, 1986): 307.
2. Ibid, p.300.
3. Alvin Plantinga, "On Taking Belief in God as Basic", Wheaton College Philosophy Conference (October 23-25-1986)
4. Plantinga, "Justification and Theism" Faith and Philosophy 4 (October, 1987): 405, 406
5. Ibid, p
6. Ibid, p
7. Plantinga, "The Foundation of Theism" p, n.11.
8. Ibid, p312
9. Ibid,
10. Plantinga, "Justification and Theism" p.413.

۱۱. ترسیم چنین تناظری با این واقعیت که نمی‌توانیم قوای دینی‌مان را در زمینه GRA مقایسه کنیم، مؤثر نیست. در آن زمینه موضوع این است که آیا همگی این قوا می‌توانند به یک میزان قابل اعتماد باشند. مسئله در این جا آن است که چگونه می‌توانم به تعارض میان باورهای شکل‌گرفته که در ارتباط با تمامی قوای باورساز ما مطرح شود (و شده) پاسخ دهیم.

۱۲. از آنجا که عبارت «موضع معرفتی» معانی مختلفی دارد، باید صریحاً بیان شود که این نمونه‌هایی که من درباره موضع معرفتی پژوهش کردم در مورد باورهای شکل‌گرفته خدا باور با این سؤال روبرو خواهیم شد که آیا او در تصدیق این باور بر حق است یا خیر.

۱۳. مثلاً بنگرید به:

David Basinger, "The Rationality of Belief in God: Some Clarification," The New Scholasticism 15 (Spring, 1986), pp.163-85

14. Plantinga, Ibid, p.413

۱۵. از ویلیام آلتون و ویلیام هاسکر به جهت ملاحظات مفیدی که بر پیش‌نویس اولیه این مقاله داشته‌اند، سپاسگزارم.

۱. مشخصات اصل این مقاله بدین شرح است:

David Basinger, "Plantinga, Pluralism and Justified Religious Belief", Faith and Philosophy Vol.8 N 1 January 1991: 68-80.

2. propositional evidence
3. credibility
4. warrant
5. negative apologetics
6. defeater defeaters
7. validity
8. soundness
9. religious belief-forming faculties
10. evidentialist

